

دوباره خوانی رابطه بهره و ربا

کامران ندری*

DOI: 10.22096/ESP.2020.43406

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۴/۰۳ تاریخ تایید: ۱۳۹۹/۰۴/۰۴

چکیده

دیدگاه رایج در بانکداری اسلامی، بهره را معادل ربا تعریف می‌کند. این مقاله به ارزیابی مجدد گزاره «بهره همان ربا است» اختصاص دارد. یافته‌های مقاله نشان می‌دهد که بهره یک مفهوم اصیل، طبیعی و فراگیر است و به دو شکل «بهره طبیعی» و «بهره بانکی» در اقتصاد اثرگذار است. علاوه بر این، در دنیای واقعی و در عمل، بهره در اغلب قراردادهای منعقد شده میان اشخاص، به ویژه در قراردادهایی که به نوعی در آن منبع حاضر با منبع آتی مبادله می‌شود؛ وجود دارد؛ که می‌توان از آن به «بهره قراردادی» تعبیر کرد. بهره در ذات خود ربا محسوب نمی‌شود؛ بلکه آنچه از دقت در آیات و روایات می‌توان به دست آورد نشان می‌دهد که بر خلاف دیدگاه رایج مطلق، بهره ربا نیست و مفهوم ربا مرتبط با «بهره قراردادی ناعادلانه» و «انباشت غیرطبیعی بدهی» در طول زمان است؛ که شناسایی آن تنها از طرق دقت نظر در نحوه توزیع ریسک میان طرفین قرارداد میسر می‌باشد. بر این اساس، ربا نه فقط در قرارداد قرض؛ بلکه در تمام انواع قراردادهای اسلامی احتمال وقوع دارد.

واژگان کلیدی: بهره، قرض، بدهی، ربا، بانکداری اسلامی، اقتصاد اسلامی.

طبقه‌بندی موضوعی: A12، E43، E50.

۱. مقدمه

در مباحث مالیه اسلامی به طور عام، و بانکداری اسلامی به طور خاص، گزاره‌ای بنیادین وجود دارد که درستی و مسلم انگاشتن آن حداقل جای بحث و بررسی دارد. گزاره موضوع نوشتار حاضر، این جمله معروف است که «بهره همان ربا است». به نظر می‌رسد این جمله سنگ بنای نظام تأمین مالی اسلامی در نظر و عمل است و دایره نفوذ آن به حدی است که در ساحت بانکداری اسلامی، چه در مقالات علمی و چه در عرصه عمل، کمتر کسی از واژه «نرخ بهره» استفاده می‌کند و در اغلب موارد واژه «نرخ سود» و در برخی از مقالات «نرخ نسیه» به عنوان جایگزین به کار گرفته می‌شود. این مقاله^۱ تلاش می‌کند نشان دهد از حیث مبانی فلسفی و نظری، که ماهیت وجودی بهره را در اقتصاد توضیح می‌دهد؛ نرخ بهره رایج در ادبیات اقتصادی با ربا اشتراک معنایی ندارد و از حیث مبانی حقوقی که ناظر بر قراردادهای مرسوم میان عامه مردم است؛ رابطه میان نرخ بهره با ربا حداکثر عام و خاص مطلق است. به این معنا که تمام انواع نرخ‌های بهره قراردادی را نمی‌توان مصداق ربا دانست و تنها نقطه مشترک نرخ بهره با ربا در قراردادهای حقوقی، شرط اضافه در قرارداد «قرض فقهی»^۲ است. شایان ذکر است که هدف این مقاله دفاع از بهره نیست؛ بلکه تلاشی است برای تنقیح دو مفهوم کلیدی در اقتصاد که هر دو در زندگی اقتصادی مردم نقش اساسی دارند و خلط آنها با یکدیگر، نه تنها پایه‌های بحث‌های نظری در مالیه اسلامی را سست می‌کند؛ که در عرصه عمل، به ویژه در نظام یکپارچه تأمین مالی اسلامی، محدودیت‌های زیادی برای توسعه نظام مالی ایجاد می‌کند؛ و در عین حال، به دلیل عدم درک عمیق و

۱. نویسنده در مقاله‌ای تحت عنوان «نرخ بهره طبیعی و قراردادی» در سال ۱۳۸۱ تفاوت نرخ بهره و ربا را شرح داده است و مقاله حاضر در جهت تکمیل آن مقاله و برای ارائه در همایش بزرگداشت استاد فرزانه دکتر محمد تقی نظریور تحریر می‌شود.

۲. منظور از «قرض فقهی» قراردادی است که در کتب فقهی از آن به «تملیک المال بلا زیاده ام نقصان» تعبیر می‌شود. لازم به ذکر است که قرض در ادبیات اقتصادی غرب به معنای تملیک مال، آن چنان که در کتب فقهی مسلمانان آمده؛ نیست. به نظر می‌رسد آنچه در بانکداری غربی قرض نامیده می‌شود؛ نوع خاصی از مشارکت است که در آن قرض‌دهنده در تصمیمات اداره شرکت مداخله نمی‌کند و از سود شرکت به یک حداقل ثابت اکتفا می‌کند و در صورت بروز زیان، نسبت به سایر شرکاء، که در اداره شرکت نقش دارند؛ در جبران خسارت از محل سرمایه اولویت بالاتری دارد. بنابراین در قرض مصطلح در اقتصاد غرب، قرض‌دهنده مال خود را تملیک نمی‌کند و در زیان حاصله هم سهیم است با این تفاوت که در جبران زیان از محل سرمایه نسبت به سایر شرکاء اولویت دارد.

صحیح از ربا، مانع حذف ربا از مناسبات مالی می‌شود. لذا پس از چند دهه تجربه بانکداری بدون ربا در ایران و اجرای بانکداری اسلامی در سایر کشورها، جا دارد دوباره لختی توقف شود و یکبار دیگر این سؤال را بررسی کرد که آیا بهره همان ربا است؟ آیا بهره یک مفهوم غیرطبیعی و در تعارض با ذات نظام ارزش‌گذاری در اقتصاد است؟ از سوی دیگر، با فرض اینکه بهره یک واقعیت بالفطره طبیعی باشد؛ در این صورت ربا چیست؟ و چه مصادیقی در دنیای مدرن دارد؟ به منظور یافتن پاسخ سؤالات فوق، مقاله حاضر در چهار بخش به بازخوانی یا دوباره خوانی رابطه بهره و ربا می‌پردازد. در بخش اول مفهوم و جایگاه بهره در یک اقتصاد غیرپولی بررسی می‌شود. در بخش دوم پدیده بهره در یک اقتصاد اعتباری (پولی) و رابطه آن با بهره در اقتصاد واقعی (غیرپولی) توضیح داده می‌شود. در بخش سوم موضوع شناسی ربا در نظام مالی مدرن و تفاوت آن با بهره مورد بررسی و دقت نظر قرار می‌گیرد و در پایان در بخش چهارم به جمع بندی مباحث مطرح شده خواهیم پرداخت.

۲. بهره در یک اقتصاد غیرپولی

ماهیت بهره از مهم‌ترین موضوعاتی است که از آغاز رویکرد علمی و آکادمیک به پدیده‌های اقتصادی در ادبیات اقتصاد کلاسیک به آن پرداخته شده است. در سیر تکامل مفهوم‌شناسی بهره، اقتصاددانان مکتب اتریش نقش بسزایی داشته‌اند و می‌توان مدعی شد که دیدگاه آنها در مورد ماهیت وجودی بهره در کتاب «نظریه بهره» ایروینگ فیشر (Irving Fisher, 1940) به اوج می‌رسد. از منظر این دانشمندان علوم اقتصادی، بهره یک پدیده غیرپولی واقعی است که ریشه در بخش واقعی اقتصاد دارد. وجود بهره در زندگی اقتصادی بشر معلول حقیقتی مشهود در مناسبات اقتصادی است که به آن «رجحان زمانی» گفته می‌شود. بر پایه رجحان زمانی، بهره عبارت است از «تفاوت ارزش منبع حاضر با همان مقدار منبع قطعی‌الحصول در آینده». این تفاوت ارزش به دلیل نااطمینانی از وجود یا عدم وجود آن منبع در آینده نیست. همچنین، نااطمینانی‌های قیمتی نیز در این تفاوت ارزش نقشی ندارد. لذا، ماهیت وجودی بهره به ریسک و نااطمینانی ناشی از امکان وجود یا عدم وجود یک شیء یا نوسانات قیمتی آن مربوط نمی‌شود و تنها عاملی که تفاوت ارزش شیء حاضر با همان شیء در آینده را ایجاد می‌کند؛ ترجیح زمانی است.

زمان برای موجودات فانی اساسی‌ترین قید است و همه قیود و محدودیت‌ها در عالم اقتصادی به نوعی به محدودیت زمان ختم می‌شود. تفاوت ارزش منبع حاضر با همان منبع قطعی‌الحصول در آینده نیز در واقع از تبعات محدود بودن زندگی بشر در دایره زمان است. اگر بشر فانی و در دایره زمان گرفتار نبود؛ شاید چیزی تحت عنوان ترجیح زمانی معنا نداشت. اینکه خداوند عالم انسان را فانی آفرید؛ مبنای ترجیح زمانی و فلسفه وجودی بهره است. بنابراین اگر ارزش یک سیب حاضر برای فردی معادل سه پرتقال است؛ ارزش همان سیب، اگر قرار باشد یک سال بعد به دست وی برسد؛ در دنیایی عاری از ریسک عدم حصول و نوسانات قیمتی، ممکن است برابر با دو پرتقال باشد. این تفاوت ارزش، مبنای درآمدی است که به آن بهره گفته می‌شود. به بیان دیگر، کسی که حاضر شود امروز سیب محصول یک سال بعد را با پرداخت دو پرتقال خریداری کند؛ می‌تواند یک سال بعد (با فرض ثبات قیمت‌ها و حصول قطعی سیب) از طریق معاوضه آن سیب با سه پرتقال، یک پرتقال درآمد کسب کند و ۵۰ درصد^۱ استفاده ببرد.

مقدار بهره (که به صورت نسبت یا نرخ بهره بیان می‌شود) ماهیتاً ثابت نیست و در طول زمان تغییر می‌کند؛ چراکه از جنس ارزش است و ماهیت ارزش بسته به شرایط بازار در حال تغییر است. لذا، ارزش سیب یک سال بعد، ممکن است معادل یک سیب حاضر (نرخ بهره صفر)، یا معادل نصف سیب حاضر (نرخ بهره ۱۰۰ درصد) و یا حتی معادل دو سیب حاضر (نرخ بهره منفی ۵۰ درصد) باشد. اینکه چه عواملی باعث تعیین و تغییر نرخ بهره در طول زمان می‌شود و یا چه عواملی میزان نرخ بهره در سررسیدهای متفاوت را تعیین می‌کند؛ موضوعی مستقل و مهم است که خارج از چارچوب بحث این مقاله می‌باشد. آنچه در اینجا مورد تأکید می‌باشد؛ این است که نشان داده شود بهره و تغییرات آن براساس تبیین فوق‌الذکر امری غیرطبیعی نیست؛ بلکه امری کاملاً واقعی و منبعت از محدودیت‌های آفرینش و خلقت است. همان‌طور که ارزش بازاری کالاها و تغییرات آن به واسطه فراوانی و

۱. معمولاً برای سادگی، بهره را به صورت نسبتی از ارزش منبع حاضر بیان می‌کنند؛ که در این صورت، به آن نرخ بهره می‌گویند. در مثال فوق‌الذکر، ارزش سیب یک سال بعد معادل دو سوم ارزش سیب حاضر است. بنابراین، فرد با پرداخت دو سوم سیب حاضر، سال بعد یک سیب کامل به دست می‌آورد؛ یعنی به اندازه یک سوم سیب درآمد کسب می‌کند که معادل ۵۰ درصد مبلغ اولیه است.

کمیابی نسبی یک امر کاملاً واقعی و طبیعی است؛ وجود بهره و تغییرات آن به واسطه فراوانی و کمیابی منابع حاضر به نسبت منابع آتی امری کاملاً طبیعی و اصیل است. لذا بهره در زندگی اقتصادی بشر فانی دارای اصالت است و ساختگی نیست.

بهره نه تنها اصالت دارد؛ بلکه بسیار فراگیر است به طوری که به تعبیر ایروینگ فیشر (Irving Fisher, 1940) «بهره فراگیرترین قیمت در کل نظام قیمتی است». به بیان دیگر، بهره در قیمت تمام کالاها متجلی است. به عنوان مثال، قیمت خانه‌ای که برای سکونت مورد استفاده قرار می‌گیرد؛ چیزی نیست جز ارزش فعلی منافی که از آن خانه در آینده حاصل می‌شود و به واقع نوعی معاوضه منبع حاضر با منبع آتی است. اگر ارزش منبع حاضر در یک اقتصاد نسبت به منبع آتی افزایش یابد (نرخ بهره افزایش یابد)؛ قیمت خانه کاهش می‌یابد؛ چراکه جامعه در معاوضه منبع حاضر با منبع آتی، وزن بیشتری به منبع حاضر می‌دهد و مقدار کمتری از آن را حاضر است برای مقدار معینی از منبع آتی صرف کند. همین استدلال را می‌توان در تعیین قیمت مبل، یخچال، لباس، خودرو و هر کالای بادوام دیگری که در برگیرنده مجموعه‌ای از منافع (منابع) آتی است به کار برد و نشان داد که نرخ بهره در تعیین قیمت تمام آنها مؤثر است. لذا، تمام قیمت‌ها در تکوین و وجود، قائم به نرخ بهره‌اند و از این جهت، نفی بهره را می‌توان به معنای نفی مطلق نظام قیمت‌ها تلقی کرد.

نکته آخر در مورد ماهیت بهره، به کارکرد منحصر به فرد آن در اقتصاد مربوط می‌شود. بهره در تصمیم‌گیری‌های بین‌زمانی نقش ویژه و منحصر به فردی دارد و از این جهت، یکی از متغیرهای کلیدی در اقتصاد کلان است. همان‌طور که جلوتر اشاره شد؛ افزایش نرخ بهره نشان می‌دهد که با توجه به فراوانی و کمیابی منابع حاضر نسبت به منابع آتی در اقتصاد، وزنه ارزش منبع حاضر در مقایسه با منبع آتی سنگین‌تر است. به بیان دیگر، منبع آتی، به نسبت زمانی که نرخ بهره پایین‌تر بود؛ ارزش کمتری دارد. در نتیجه این علامت‌دهی، تقاضا برای کالای سرمایه‌ای، که تولیدکننده کالاهای آتی هستند؛ کاهش می‌یابد (سرمایه‌گذاری کم می‌شود) و پروژه‌هایی که بازدهی آنها کمتر از نرخ بهره جاری است متوقف می‌شود. در واقع، در نظام بازار نرخ بهره است که به عاملین اقتصادی، اعم از مصرف‌کنندگان و تولیدکنندگان، علامت می‌دهد که تخصیص منابع در طول زمان چگونه باشد. برای مثال، کشاورزی را در نظر بگیرید که محصول گندم امسال خود را برداشته و باید تصمیم بگیرد چه

مقدار از گندم (منبع حاضر) را صرف نیاز جاری و چه میزان از آن را به عنوان بذر برای کشت محصول سال بعد (منبع آتی) نگهداری کند. اگر بنا به فرض، ارزش یک کیلو گندم حاضر از معادل یک کیلو گندم سال بعد، به دو کیلو گندم سال بعد افزایش یابد (افزایش نرخ بهره)، این تغییر برای جامعه به این معنا است که گندم حاضر نسبت به گندمی که سال بعد تولید می‌شود ارزش بالاتری دارد؛ لذا توزیع بین‌زمانی گندم باید به گونه‌ای باشد که بخش بیشتری از محصول گندم امسال (منبع حاضر) صرف نیاز جاری شود و بخش کمتری برای سرمایه‌گذاری در کشت گندم برای سال بعد اختصاص یابد. بدین ترتیب، با فرض کامل بودن بازار، نرخ بهره موجب تخصیص بهینه منابع در طول زمان می‌شود و حذف نرخ بهره یا اختلال در سازوکار تعیین آن در اقتصاد منجر به تخصیص ناکارای بین‌زمانی منابع می‌شود. لذا نرخ بهره در زمینه تخصیص بین‌زمانی منابع کارکرد منحصر به فرد و یگانه‌ای دارد و از این حیث، بی‌بدیل و یکتا است.

در جمع بندی باید گفت که نرخ بهره، بر پایه تعریف ارائه شده در این بخش، از حیث هستی‌شناسی و فلسفه وجودی، الف) مفهومی اصیل و برگرفته از طبیعت و ذات زندگی اقتصادی است؛ نه امری مجعول و ساختگی، ب) فراگیر است به نحوی که نفی آن مساوی است با نفی کل قیمت‌ها و ج) دارای کارکردی ویژه و منحصر به فرد است به نحوی که نه فقط در معنا و حقیقت وجودی، که از حیث کاربست اقتصادی نیز بدیل و جایگزینی ندارد. بنابراین بعید است چنین مفهومی با چنین کارکردی در اقتصاد مترادف با ربایی باشد که مبنای آن ظلم و ناکارایی در اقتصاد است.

به طور کلی آنچه بیان شد را می‌توان ارائه تصویری از بهره در یک اقتصاد غیرپولی و مجرد از واقعیت‌های تأثیرگذار بر این مفهوم در یک اقتصاد پولی تلقی کرد. گرچه نه در تفاسیر قرآنی از ربا و نه در روایات، نشانه‌ای که ربا را به اقتصاد پولی منحصر کند؛ یافت نمی‌شود. با این اوصاف از منظر اقتصادی، بهره در دنیای امروز با اقتصاد پولی پیوندی ناگسستگی دارد و بدون در نظر گرفتن نقش پول در تعیین نرخ بهره، فهم دقیق از بهره و کارکرد آن در اقتصاد میسر نمی‌باشد. به همین دلیل، در بخش بعدی، بهره و کارکرد آن در نظام پولی با این هدف که مطلعی برای موضوع شناسی ربا در دنیای معاصر باشد؛ مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۳. بهره در اقتصاد پولی

در یک اقتصاد پولی، مفهوم بهره با پول پیوند خورده است به نحوی که نرخ بهره در مدل‌های اقتصاد کلان، قیمتی است که در بازار پول و از تعادل عرضه و تقاضا برای پول تعیین می‌شود و در چارچوب نوین سیاست‌گذاری پولی، مقام پولی با اعمال سیاست‌های پولی، نرخ بهره را به عنوان هدف عملیاتی این سیاست‌ها در نظر می‌گیرد. در عرف کسب‌وکار نیز مصطلح است که بهره را قیمت پول می‌نامند و کسانی که با کسری منابع مالی مواجه هستند؛ برای تأمین این کسری باید بهره پرداخت کنند. لذا در دنیای مدرن نمی‌توان بهره را از پول و روابط پولی جدا کرد.

مفهوم بهره در یک اقتصاد پولی، متفاوت از مفهوم بهره در یک اقتصاد غیرپولی نیست. در هر دو، بهره تفاوت ارزش منبع حاضر با همان مقدار منبع آتی قطعی‌الحصول است. اما در یک اقتصاد پولی، پول واسطه نیل به منبع واقعی است و ابزاری برای تسویه مبادله است.

پول یکی از مبتکرانه‌ترین و هوشمندانه‌ترین ابداعات انسان است و مهم‌ترین چالش بشر در مسیر انجام مبادلات اقتصادی را حل می‌کند. تمام مبادلات اقتصادی با چالش تسویه مواجه‌اند و همیشه طرفین معامله با این معضل مواجه بوده‌اند که چگونه یک مبادله را تسویه کنند؛ به طوری که دو طرف معامله از حیث عوض و معوض برابر باشند. هر چیزی که بتواند یک مبادله را بین طرفین آن تسویه کند؛ قدرت ابراء دارد؛ یعنی می‌تواند ذمه مدیون را از بدهی مبرا کند. در مبادله یک کالای حقیقی، خریدار به فروشنده بدهکار می‌شود. در اقتصاد تهاتری، بدهی خریدار نسبت به فروشنده زمانی تسویه می‌شود که خریدار کالایی را به فروشنده بدهد که مورد نیاز وی باشد و از نگاه فروشنده حداقل به اندازه کالایی که فروخته است، ارزش داشته باشد. معامله کالا به کالا، مبادلات را با چالش دیگری ناشی از عدم انطباق نیازهای طرفین مبادله مواجه می‌کند؛ که برای رفع آن بشر پول را ابداع می‌کند.

پول در سیر تکاملی خود از پول کالایی تا پول اعتباری محض، مسیر پر فراز و نشیبی را در جلب اعتماد عمومی طی می‌کند که خارج از موضوع اصلی این مقاله است. نهایتاً در دنیای امروز پول چیزی جز یک سند اعتباری حاکی از تعهد یکی به دیگری نیست. به بیان دیگر، واسطه انجام معاملات در دنیای امروز صرفاً اعتبار است که قدرت ابراء آن به درجه

اعتبار صادرکننده سند اعتباری بستگی دارد. لذا پول امروزی از حیث قدرت ابراء بسته به صادرکننده آن انواع متفاوتی دارد. در یک اقتصاد، قوی‌ترین پول از جهت قدرت ابراء، اسکناس و مسکوک و ذخایر بانک مرکزی است که به آن پول پر قدرت می‌گویند زیرا قدرت ابراء آن قانونی است. پول پر قدرت، قدرت ابراء خود را از قانون می‌گیرد و انحصار صدور آن عمده‌تاً در اختیار بانک‌های مرکزی است. اشکال دیگری از پول نیز وجود دارد که رایج‌ترین آنها انواع سپرده‌های بانکی است که توسط بانک‌ها ایجاد می‌شوند و از طریق چک یا کارت بانکی در معاملات مورد استفاده قرار می‌گیرند. پول بانکی در مقایسه با پول پر قدرت بانک مرکزی قدرت ابراء کمتری دارد از این حیث پشتوانه آن قانون نیست، بلکه توانایی بانک‌ها در مدیریت نقدینگی و ارائه خدمات پرداخت است.

نکته کلیدی در این سیستم (از حیث ارتباط با موضوع مورد بحث در این مقاله) این است که وقتی فروشنده‌ای کالایی می‌فروشد و وجه معامله از طریق سپرده بانکی خریدار (از طریق چک یا کارت بانکی) تسویه می‌شود؛ چنانچه خریدار و فروشنده در یک بانک حساب داشته باشند؛ حساب خریدار بدهکار و حساب فروشنده بستانکار می‌شود و چنانچه بانک‌های خریدار و فروشنده متفاوت باشد؛ تسویه حساب از طریق ذخایر بانک‌ها نزد بانک مرکزی انجام می‌گیرد؛ یعنی حساب بانک خریدار نزد بانک مرکزی بدهکار و حساب بانک فروشنده نزد بانک مرکزی بستانکار می‌شود. بنابراین، از منظر اقتصاد کلان تسویه معاملات در یک اقتصاد نهایتاً از طریق اسکناس و مسکوک یا ذخایر بانک‌ها نزد بانک مرکزی انجام می‌گیرد و بسیار اتفاق می‌افتد که بانکی ذخایر کافی نزد بانک مرکزی ندارد و البته عکس آن هم امکان‌پذیر است به این معنا که بانکی ذخایر اضافی و مازاد نزد بانک مرکزی دارد. کمبود و مازاد موقتی ذخایر، به طور طبیعی منجر به شکل‌گیری بازاری برای ذخایر بانک مرکزی می‌شود و نرخ در بازار به وجود می‌آید که اصطلاحاً به آن نرخ (بهره) مرجع می‌گویند. ماهیت این نرخ با آنچه در بخش قبلی برای یک اقتصاد غیر پولی بیان شد؛ تفاوت چندانی ندارد. در اینجا نیز این نرخ (نرخ بهره مرجع) حاصل تفاوت ارزش منبع حاضر (ذخایر موجود بانک‌ها نزد بانک مرکزی) با همان منبع قطعی‌الحصول آتی (ذخایر آتی نزد بانک مرکزی) است. بانکی که ذخایر حاضر و قابل دسترس ندارد؛ یعنی منبع حاضر کافی برای تسویه مبادلات ندارد و حاضر است برای تأمین آن قیمتی را پرداخت کند که همان نرخ بهره مرجع

در بازار پول است. تفاوت نرخ بهره در بازار پول با نرخ بهره در بخش واقعی اقتصاد (یا همان اقتصاد غیرپولی) در این است که در اولی عرضه منبع حاضر می‌تواند به صورت نامحدود توسط بانک مرکزی تأمین شود اما در دومی عرضه منبع حاضر محدود به محدودیت‌های بخش واقعی اقتصاد از حیث بهره‌وری عوامل تولید، فناوری و نیازهای واقعی مردم است.

بنابراین، از منظر اقتصاد کلان لازم است دو نرخ بهره را از هم متمایز کرد. یک نرخ بهره مرتبط با بخش واقعی اقتصاد است و تعادل عرضه و تقاضا برای کالاها و خدمات را در بخش واقعی برقرار می‌کند، که در ادبیات اقتصادی به تاسی از ویکسل (Wickell, 1936) به آن «نرخ بهره طبیعی» گفته می‌شود.^۱ یک نرخ بهره نیز نرخ واقعی است که در اقتصاد پولی و در بخش اسمی اقتصاد تعیین می‌شود؛ که در ادبیات به کارگرفته شده توسط ویکسل (Wickell, 1936)، «نرخ بهره بانکی» نام‌گذاری شده است. مشکل اینجاست که نرخ بهره طبیعی در سطح کلان قابل مشاهده نیست.^۲ از سوی دیگر، نرخ بهره بانکی، که نتیجه اعتباری بودن اقتصاد در اقتصاد پولی مدرن است؛ می‌تواند با نرخ بهره طبیعی متفاوت باشد و عدم تعادل‌های اقتصاد را در سطح کلان به وجود بیاورد.^۳ توصیه اقتصاددانان نئوکینزی به بانک‌داران مرکزی این است که نرخ بهره اسمی در اقتصاد را به گونه‌ای هدایت کنند که نزدیک به نرخ بهره طبیعی باشد.

نکته مهم این است که این دو نرخ یکی مخلوق نظام آفرینش و امری کاملاً تکوینی است و همان‌طور که در بخش اول این مقاله بیان شد؛ از محدودیت‌های طبیعی نشأت می‌گیرد و

۱. به این نرخ، نرخ بهره ثبات‌ساز (stabilizing interest rate) نیز گفته می‌شود. تعاریف فنی‌تری هم برای این نرخ وجود دارد: طبق تعریف وودفورد (Woodford, 2003) نرخ بهره طبیعی، همان نرخ بهره واقعی است که با فرض انعطاف‌پذیری کامل قیمت‌ها و دستمزدها (عدم چسبندگی) در اقتصاد محقق می‌شود. بر اساس نظر هولستون و همکاران (Holston et al, 2016) نرخ بهره طبیعی همان نرخ بهره واقعی است که تولید را در سطح طبیعی (وقتی قیمت‌ها کاملاً منعطف هستند) و تورم را ثابت نگه می‌دارد و یا اینکه سامرس (Summers, 2014) نرخ بهره طبیعی را همان نرخ بهره واقعی سازگار با وضعیت اشتغال کامل می‌داند.

۲. دل نگر و همکاران (Del Negro et al, 2015) معتقدند که در نسخه‌های نئوکینزی تحلیل‌های اقتصاد کلان، غالباً از مدل‌های DSGE برای برآورد نرخ بهره طبیعی استفاده می‌شود. این در حالی است که لا باچ و ویلیامز (Laubach & Williams, 2003) مدل‌های اقتصادسنجی نیمه‌ساختاری را نیز در تخمین نرخ بهره طبیعی به کار برده‌اند.

۳. اینکه چه عواملی نرخ بهره طبیعی و نرخ بهره بانکی را در اقتصاد تعیین می‌کند؛ موضوع بحث این مقاله نیست.

دیگری برون‌داد تمدن انسانی در خلق نظام اعتباری است. اولی امری محتوم و به لحاظ تکوینی گریزناپذیر است و دومی نتیجه تلاش چند هزار ساله بشر در رفع اصلی‌ترین چالش نظام مبادله به منزله تسویه مبادلات است و به لحاظ تاریخی اجتناب‌ناپذیر می‌باشد. تلاش برای حذف اولی یعنی رویارویی با طبیعت و قوانین تکوینی حاکم بر آن و تلاش برای حذف دومی یعنی رویارویی با تاریخ تکاملی بشر.

لذا نفی و حذف نرخ بهره از اقتصاد و تحلیل‌های اقتصادی (حتی در چارچوب نظام تأمین مالی اسلامی) امکان‌پذیر نبوده و انطباق مفهوم ربا بر بهره با این قطعیت و اطلاق که «بهره همان ریاست» می‌تواند به طور جدی محل شک و تردید باشد. با این همه، این سؤال هنوز به قوت خود باقی است که ربا چیست؟ و چه چیز سبب هم‌ذات‌پنداری (این‌همانی) ربا با بهره شده است؟.

۴. بهره قراردادی و ربا

آنچه از آموزه‌های قرآنی در مورد ربا برداشت می‌شود این است که این مفهوم از منظر مدافعان آن با بیع همانندسازی می‌شود.^۱ این در حالی است که از نگاه قرآنی، معادل افزایش‌های ناعادلانه^۲، ظلم و تعدی^۳، اکل مال به باطل^۴ بوده و قطعاً به زیان کسب‌وکار است^۵ و موجب فزونی و رونق^۶ نمی‌شود.

در بعضی از تفاسیر اصل ربا را در بیع نسبه معنا کرده‌اند.^۷ با این توضیح که در سررسید بدهکار (خریدار کالا) به دلیل عدم توانایی در تأدیه بدهی، در مقابل دریافت مهلت بیشتر

۱. نک: قرآن کریم، سوره بقره: آیه ۲۷۵ (ذَلِك بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلَ الرِّبَا وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا).

۲. نک: قرآن کریم، سوره آل عمران: آیه ۱۳۰ (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا الرِّبَا أَضْعَافًا مُضَاعَفَةً).

۳. نک: قرآن کریم، سوره بقره: آیه ۲۷۹ (لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ).

۴. نک: قرآن کریم، سوره نساء: آیه ۱۶۱ (وَأَخَذَهُمُ الرِّبَا وَقَدْ نُهُوا عَنْهُ وَأَكْلِهِمْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ).

۵. نک: قرآن کریم، سوره بقره: آیه ۲۷۶ (يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا وَيُزِيلُ الصَّدَقَاتِ).

۶. نک: قرآن کریم، سوره روم: آیه ۳۹ (وَمَا آتَيْتُم مِّن رِّبَا لِيَرْبُؤَ فِي أَمْوَالِ النَّاسِ فَلَا يَرْبُو عِنْدَ اللَّهِ).

۷. نک: دادگر، ۱۳۷۵: ۱۵۰-۱۳۵. در مورد اینکه اصل ربای قرآنی در بیع (بیع نسبه) است یا در قرض اختلاف نظر وجود دارد. با این همه، به نظر می‌رسد آیه ۲۷۵ سوره بقره و مقایسه بیع و ربا در این آیه توسط معترضین به حکم ربا، دلالت قوی بر این است که اصل ربا یا همان ربای قرآنی، در اشکالی از بیع اتفاق می‌افتاده است.

برای بازپرداخت، قبول می‌کرد بر میزان بدهی خود به طلبکار (فروشنده کالا) بی‌افزاید. همانندسازی ربا با بیع (توسط مدافعان ربا) از آن جهت بوده است که در بیع نسبه افزایش قیمت کالا به نسبت فروش نقدی در ابتدای معامله جایز است؛ لذا تصور می‌کردند همان‌طور که در بیع (در صورتی که قیمت نقداً پرداخت نشود) می‌توان بر قیمت فروش نسبه افزود؛ در صورت ناتوانی بدهکار در بازپرداخت بدهی نیز می‌توان بر میزان بدهی بدهکار افزود. در واقع افزایش بدهی در مقابل تأخیر تأدیه را با افزایش قیمت (بدهی خریدار به فروشنده) در بیع نسیه همانند سازی می‌کردند و معتقد بودند افزایش بدهی در ازای مهلت بیشتر برای بازپرداخت مانند افزایش بدهی خریدار به فروشنده در زمانی است که کالا را نقدی خریداری نمی‌کند و در همان ابتدای معامله برای پرداخت قیمت از فروشنده تقاضای مهلت می‌کند و اعتراض می‌کردند که چرا دومی را بیع و اولی را ربا می‌نامند؟

از تبیین فوق‌الذکر در بیان ربای قرآنی به نظر می‌رسد حقیقت بهره، هم در معاملات عرفی مورد قبول عموم مردم بوده است و هم در شرع امضاء و تأیید شده است. اینکه هم عرف می‌پذیرد که ثمن کالا در بیع نسبه بالاتر از ثمن کالا در بیع نقد باشد و هم در شرع مخالفتی با آن نیست؛ مهم‌ترین دلیل بر این است که بهره، بر اساس تعریفی که در این مقاله بیان شد؛ در ذات خود امری طبیعی و غیرقابل انکار است. همین که فردی می‌تواند کالایی را نقداً به قیمت پایین‌تر بخرد و نسبه به قیمت بالاتر به شخص ثالثی بفروشد؛ درآمدی در طول زمان کسب می‌کند که در ادبیات متعارف اقتصاد به آن بهره می‌گویند. کسب این درآمد مشروع، طبیعی و فراگیر است به نحوی که بخش عمده عملیات اعطای تسهیلات در بانکداری اسلامی نیز بر کسب این درآمد استوار است؛ بدین ترتیب که بانک کالای مورد نیاز متقاضی تسهیلات را نقداً می‌خرد و نسبه به قیمت بالاتر می‌فروشد و درآمد کسب می‌کند. این چیزی جز درآمد بهره‌ای برای بانک نیست.

آنچه در بیان قرآنی تحت عنوان ربا منع شده است، اصل مفهوم بهره نیست. اینکه اگر ثمن کالایی نقداً پرداخت شود با زمانی که مثلاً یک سال بعد پرداخت می‌شود؛ از حیث ارزش برابری ندارد و ارزش ثمن حاضر و نقد از ارزش ثمن یک سال بعد متفاوت است؛ حتی در شرایطی که هیچ نوع ریسک و نااطمینانی وجود ندارد؛ امری کاملاً طبیعی است. اما اینکه شخص بدهکار در سررسید از عهده تأدیه بدهی خود برنیاید و به واسطه اینکه نمی‌تواند

بدهی خود را در سررسید پرداخت کند مجبور شود با اکراه یا از روی رضایت به دلیل تأخیر در بازپرداخت، بدهی بیشتری را متقبل شود؛ مخصوصاً در شرایطی که بدهی بتواند مستمراً و بدون هیچ حد مشخصی افزایش یابد؛ امری غیرطبیعی و نامشروع است. علت غیرطبیعی و نامشروع بودن این‌گونه افزایش مستمر و بدون حصر بدهی، پیچیدگی غیرقابل کنترل آن است که نه فقط در سطح خرد برای بدهکار و طلبکار تبعات منفی شدید دارد که اگر فراگیر باشد و کل اقتصاد را مبتلا کند؛ می‌تواند موجب فروپاشی و بحران در سطح کلان شود. بنابراین، افزایش بدهی خریدار در ابتدای معامله نسبی (در مقایسه با معامله نقد) امری طبیعی و جایز است و در ادبیات قرآنی به آن بیع اطلاق می‌شود؛ اما افزایش‌های پس از آن به دلیل تأخیر تأدیه یا هر عنوان دیگری، حتی اگر با رضایت طرفین باشد؛ غیرطبیعی و نامشروع است و در ادبیات قرآنی ربا نامیده می‌شود.

در اینجا بر این نکته باید تصریح کرد که بهره را می‌توان از دو بُعد مورد توجه قرار داد. بُعد اول به مبانی وجودی بهره نظر می‌کند و جنبه نظری و صرفاً اقتصادی دارد. از این خاستگاه همان‌طور که بیان شد بهره در اقتصاد واقعی نتیجه ارزش‌گذاری متفاوت منبع حاضر در مقابل منبع آتی با فرض عدم وجود هر نوع نااطمینانی است؛ که گفته شد در ادبیات اقتصادی به بهره طبیعی موسوم است. علاوه بر این، در مقام نظر، در یک اقتصاد پولی، شکل دیگری از بهره نیز وجود دارد که اصطلاحاً بهره بانکی نامیده شد. بهره بانکی همان‌طور که اشاره شد ناشی از اعتباری شدن اقتصاد است و تحت تأثیر عرضه و تقاضا برای پول و اعتبار به وجود می‌آید. بُعد دوم نگاه به بهره، به جنبه‌های حقوقی آن مربوط می‌شود و بهره را در چارچوب انواع قراردادهای رایج میان فعالان اقتصادی مورد واکاوی قرار می‌دهد. وقتی از بهره در اشکال متعدد قراردادی آن بحث می‌شود؛ می‌توان اصطلاح «بهره قراردادی» را برای تمایز آن از مفهوم نظری بهره به کار برد.

بدیهی است که علت وجودی قراردادهای حقوقی وجود بستر اقتصادی برای آنها است. اگر مقوله‌ای به نام ارزش در اقتصاد وجود نداشت؛ نیازی به قراردادهای حقوقی ناظر بر مبادله آن ارزش نبود. بهره نیز همان‌طور که بیان شد از منظر اقتصادی نوعی ارزش است - تفاوت ارزش منبع حاضر در مقابل منبع آتی، چه خاستگاه آن بخش واقعی اقتصاد باشد؛ چه بخش اسمی. بنابراین، واقعیتی به نام بهره وجود دارد که منجر به عقد قراردادهای حقوقی می‌شود.

علاوه بر این، در بخش اول مقاله بر این نکته نیز تأکید شد که مفهوم بهره در اکثر قریب به اتفاق ارزش‌گذاری‌ها دخالت دارد و یک مفهوم فراگیر است لذا، مفهوم تئوریک و نظری بهره در تمام قراردادها حاضر و ناظر است و تغییر نام بهره مثلاً به سود، چیزی را تغییر نمی‌دهد و موجب محو ارزش‌گذاری بین زمانی منابع نمی‌شود.^۱

بر این اساس، به نظر می‌رسد مفهوم ربا با مفهوم نظری و تفسیر اقتصادی بهره تعارضی ندارد. یعنی حرمت ربا نمی‌تواند به معنای نفی حقایق تکوینی و قوانین طبیعی حاکم بر زندگی بشر تلقی شود. بنابراین، اگر رابطه‌ای هم بین ربا و بهره وجود دارد، محدود به قیمت‌گذاری عادلانه در انواع قراردادها است. از این روی، اضافه‌ای که نصیب فروشنده در بیع نسبیته می‌شود، بهره است؛ ربا نیست. در مقابل، در همین بیع نسبیته، اگر در سررسید به ازای مهلت بیشتر بر قیمت افزوده شود، این اضافه مضاعف، بهره هست؛ ربا نیز هست. پس می‌توان نتیجه گرفت حرمت ربا به معنای نفی مطلق بهره نیست؛ بلکه به معنای نفی بهره قراردادی ناعادلانه است.

اینکه چرا افزایش قیمت در ابتدای بیع نسبیته جایز و درآمد بهره‌ای که فروشنده در بیع نسبیته کسب می‌کند مشروع است اما افزایش قیمت در سررسید بیع نسبیته ربا و درآمد بهره‌ای که فروشنده در ازای تمدید مهلت کسب می‌کند نامشروع است؛ خیلی به ماهیت بهره مربوط نمی‌شود و ممکن است بهره، بما هو بهره، در صدور این حکم (حرمت) کمترین نقش را داشته باشد. در تعریف نظری و اقتصادی بهره، فرض عدم وجود نااطمینانی مستتر است. اما در عالم واقع، انواعی از نااطمینانی بر روابط اقتصادی سایه انداخته است. به ویژه، قراردادهایی که در آن تحویل یکی از عوضین (ثمن یا مئمن) به آینده وعده داده می‌شوند؛ به دلیل وجود نااطمینانی ذاتی موجود در وعده که از عدم تقارن یا نقصان اطلاعاتی هر دو طرف ناشی می‌شود؛ از شرایط خاصی برخوردار هستند و طبیعی است که احتمال وقوع بی‌عدالتی و ظلم به دلیل ابهامات ناشی از نااطمینانی در این نوع از قراردادها بالاتر است.^۲

۱. می‌توان به طور قراردادی پذیرفت که درآمد حاصل از تفاوت ارزش منبع حاضر با منبع آتی را به جای بهره، سود

بنامیم. تغییر نام، نه ماهیت و نه حکم را عوض نمی‌کند. اما می‌تواند دقت مباحث علمی را کاهش دهد.

۲. مطلق نااطمینانی به معنای غرر نیست. نااطمینانی در اغلب معاملات وجود دارد. مثلاً وقتی شخصی اتومبیل دسته دومی را مشاهده و خریداری می‌کند؛ بر این معامله، به دلیل عدم تقارن اطلاعات، شرایط نااطمینانی حاکم است. زیرا اطلاعات

شواهدی که در کنار ربا به فهم این مفهوم بسیار کلیدی کمک می‌کند - مثل همراه بودن ربا با ظلم، تعدی، عدم رونق و برکت و موارد مشابهی که از روایات مستفاد می‌شود - نشان می‌دهد که در مقوله ربا، بهره به معنای تفاوت ارزش منبع حاضر با منبع قطعی‌الوصول آتی، مسئله محوری نیست؛ بلکه آنچه به احتمال زیاد معاملات بازاری را از محور عدالت خارج می‌کند؛ مشکلات ناشی از نااطمینانی در بازار است. بنابراین، حرمت ربا می‌تواند هشدار می‌باشد برای اینکه انسان در روابط اقتصادی خود و در مواجهه با نااطمینانی حاکم بر بازارها، از یک حدی فراتر عبور نکند. اینکه افزایش قیمت کالای نسبی در ابتدای معامله جایز است اما در سررسید و در صورت نیاز به تمدید زمان بازپرداخت جایز نیست می‌تواند به مفهوم بهره ارتباط نداشته باشد؛ بلکه ممکن است به این دلیل باشد که معامله‌گران بیش از حد درگیر پیچیدگی‌های ناشی از نااطمینانی و اطلاعات نامتقارن می‌شوند که حاصلی جز انباشت بی‌حد و حصر بدهی‌ها - بدون ما به ازای واقعی در اقتصاد - ندارد.

لازم به ذکر است که نااطمینانی را نمی‌توان از بازارها حذف کرد اما بسته به درجه پیشرفت فناوری و توسعه‌یافتگی نهادها، می‌توان برخی از انواع نااطمینانی را تحت کنترل درآورد. بر این اساس، گرچه حکم ربا یک حکم ثابت ابدی و غیرقابل تغییر است اما موضوع و مصادیق آن می‌تواند در طول زمان و بسته به درجه توسعه یافتگی جوامع در مکان‌های مختلف جغرافیایی متفاوت باشد.^۱ بنابراین، این احتمال وجود دارد که آنچه زمانی موضوع و مصداق ربا تلقی شده، به دلیل پیشرفت فنی و توسعه نهادها، اگرچه مشابهت ظاهری با موضوع گذشته حفظ شده باشد اما به دلیل اثرات ناشی از تأثیر نهادها، از دایره موضوعی ربا خارج و مصادیق و عناوین جدیدی به دایره موضوعی ربا وارد شوند.

خریدار به اندازه فروشنده نیست؛ اما معامله غرری نیست. در اغلب معاملاتی که در آن یک منبع حاضر با یک منبع آتی مبادله می‌شود؛ نااطمینانی بیشتر ناشی از عدم تقارن اطلاعات است و به همین دلیل غرر به حساب نمی‌آید. یا ممکن است که نااطمینانی ناشی از نقصان اطلاعات طرفین باشد. مثلاً وقتی بدهی به شکل پول است؛ معامله تحت‌تأثیر نااطمینانی ناشی از کاهش احتمالی ارزش پول قرار دارد. در اینجا نیز نااطمینانی وجود دارد اما معامله غرری نیست.

۱. شاید به این سبب است که در قرآن صرفاً به مفهوم کلی ربا و نشانه‌ها و آماراتی که به تشخیص موضوع و مصادیق در شرایط زمانی و مکانی مختلف کمک می‌کند؛ اشاره شده است. لذا موضوع و مصادیق ربا می‌بایست با توجه به شرایط زمانی و مکانی به روزرسانی شود. این بدان معنا نیست که موضوع شناسی که در کتب فقهی با استناد به روایات انجام شده، از درجه اعتبار ساقط است. رجوع به تلاش‌های متقدمین در باب تشخیص موضوع ربا شرط لازم تعیین مصادیق امروزی ربا است؛ اما کافی نیست.

برخلاف ماهیت بهره که در طول زمان و مکان ثابت است و تغییر نمی‌کند؛ درجه نااطمینانی، از حیث تسلط بشر بر آن، ثابت نیست و بسته به زمان و مکان متغیر است. از آنجایی که ابتدای شرع بر نفی قوانین طبیعی خلقت عقلاً قبیح است؛ لذا نمی‌توان حرمت ربا را بر نفی تفاوت ارزش منبع حاضر با همان منبع قطعی‌الحصول آتی حمل کرد. بلکه حرمت ربا یعنی پرهیز دادن بشر از وقوع در گرداب نااطمینانی - به طور خاص در معاملات بین‌زمانی - که راه‌گریزی از آن نیست. نکته مهم قرآنی این است که حتی با پیشرفت فناوری و توسعه نهادها نیز، بشر هیچ‌گاه از ورطه ربا خلاص نمی‌شود بلکه شکل و صورت آن تغییر می‌کند.^۱ از این روی، حکم ربا ثابت و غیرقابل تغییر است. زیرا از آنجا که چالش بشر با نااطمینانی ازلی و ابدی است؛ چالش بشر با ربا نیز دائمی و ابدی است. از محتوای تأکید شارع مقدس بر ربا در آیات قرآنی این نکته را نیز می‌توان استنباط کرد که چالش ربا نه تنها دائمی و ابدی است؛ که مهم‌ترین چالش بشر در عرصه اقتصاد است.

برداشت فوق از ربا بر آیات قرآنی متکی است و به جا است که به روایات نیز مستظهر شود. در میان مجموع روایات وارده در باب موضوع شناسی ربا، آنچه در نقد نظام مالی امروز دنیا بیشتر مورد استناد قرار می‌گیرد؛ روایاتی است که شرط بازپرداخت مبلغی بیشتر از اصل را در قرارداد قرض مصداق صریح ربا تعیین می‌کند.^۲ از منظر تحلیل فقهی، نکته مهم در مورد ربوی بودن شرط انتفاع در قرض این است که نقل قول مستقیم، صریح و قابل‌اطمینانی از پیامبر مکرم اسلام (ص) که به ربا بودن شرط انتفاع در قرض تصریح کند؛ وجود ندارد. با این همه در روایات منقول از معصومین (ع) و برخی از صحابه پیامبر اکرم (ص) - به نقل از وجود مبارک ایشان - به شکل متضاهر و متعدد علی‌رغم ضعف سند و دلالت به این عبارت برمی‌خوریم که «کل قرضٍ جرٌّ منفعهٌ فهو ربا»؛^۳ به این معنا که هر قرض منتهی به سود و

۱. بنابراین، این تصور که موضوع و مصادیق ربا از ابتدا صورت یکسانی داشته است؛ می‌تواند درست نباشد. کما اینکه این تصور که پیشرفت فنی و توسعه نهادها نقطه پایانی بر ربا است؛ تصور غلط و اشتباهی است.

۲. مبنای عملیات بانکداری بدون ربا در ایران حذف قرض ربوی است. نکته حائز توجه در رابطه با قانون عملیات بانکی بدون ربا این است که در این قانون هیچ تعریفی از ربا ارائه نشده است و صرفاً به معرفی شیوه‌های انتفاعی تجهیز و تخصیص منابع، که می‌تواند جایگزین شرط انتفاع در قرض باشد؛ می‌پردازد.

۳. نک: النوری الطبرسی، ۱۴۰۸: ۴۰۹/۱۳ و البیهقی، ۱۴۲۴: ۳۵۰/۵ .

منفعت ربا است. در مقابل، روایات دیگری هم وجود دارد که بیانگر «خیر القرض ما جرّ منفعة»^۱ می‌باشند؛ یعنی بهترین قرض، قرضی است که همراه با سود و منفعت باشد. تعارض میان این دو دسته از روایات اینگونه جمع شده است که دسته اول ناظر بر جایی است که انتفاع در قرض شرط شده است و دسته دوم مربوط به آنجایی است که منفعت شرط نمی‌شود.

در بحث فوق نه تنها نمی‌توان به این جمع‌بندی رسید که بهره ربا است بلکه می‌توان استنباط کرد که تفاوت ارزش منبع حاضر با منبع آتی به نوعی مورد تأیید است و به همین دلیل گفته شده است که بهترین قرض، قرضی است که همراه با منفعت باشد. به بیان دیگر، اصل تفاوت ارزش منبع حاضر با منبع آتی تأیید و حتی توصیه شده است؛ که قرض گیرندگان این مابه‌التفاوت را پرداخت کنند. در عین حال شرط ابتدایی بهره در قرارداد قرض می‌تواند مقدمه‌ای برای ارتکاب ربا باشد به همین دلیل، از نظر ائمه دین ممنوع است. حال این سؤال مطرح است که چرا علی‌رغم پذیرش (غیرمشروط) بهره در قرارداد قرض، اشتراط آن در قرض ممنوع است؟

همان‌طور که پیش‌تر بیان شد؛ راز این ممنوعیت در نااطمینانی است نه در نفس وجود بهره. فقها در تبیین مبانی فقهی قرض در حقوق اسلامی، علت عدم جواز شرط منفعت و سود در قرض را این‌گونه توجیه می‌کنند که در حقوق اسلامی، قرض یعنی «تملیک المال بلا زیاده ام نقصان» با این توضیح که در قرض همان چیزی که تملیک شده، عیناً بدون کم و کاست یا رویش و زایش به عنوان معوض در سررسید بازگردانده می‌شود. به بیان دیگر، قرض بیعی است که در آن ثمن و مثنی یک چیز است و فقط در زمان با یکدیگر تفاوت دارند. این تعریف از قرض بلافاصله به چالش نادیده گرفتن بهره منجر می‌شود چرا که با این تعریف، فقه اسلامی در این نوع قرارداد فروشنده (قرض دهنده) را از یک درآمد طبیعی و مشروع منع می‌کند و او را محکوم می‌کند به اینکه اگر وارد قراردادی به نام قرض شود باید بداند که در این قرارداد ثمن عین همان مثنی است که در سررسید پرداخت می‌شود و نمی‌توان به خاطر رجحان زمانی چیزی به ثمن اضافه کرد یا از آن کاست. در مواجهه با چالش نادیده گرفتن بهره به عنوان یک درآمد طبیعی در این قرارداد فقها استدلال جالبی ارائه می‌کنند که

۱. نک: النوری الطبرسی، ۱۴۰۸: ۱۳/۴۰۹.

مؤیدی بر ادعای این مقاله است؛ مبنی بر اینکه ربا به بهره مربوط نمی‌شود بلکه، به لحاظ نظری و تئوریک، به چگونگی توزیع ریسک میان طرفین قرارداد مرتبط است.

از نگاه فقها، علت ممنوعیت بهره قراردادی در عقد قرض این است که در این قرارداد، ابتناء قرض حقوقی بر تملیک است و در تملیک هر نوع منفعتی متعلق به مالک و هر نوع زیان نیز بر عهده مالک است. لذا از آنجایی که ریسک زیان (اتلاف مال) متوجه مالک (قرض‌گیرنده) است؛ بهره یعنی تفاوت ارزش ثمن و مئمن — که یکسان هستند و فقط در زمان تحویل متفاوت اند — نیز به مالک تعلق دارد. بنابراین، در «قرض فقهی»^۱، دو اصل اقتصادی با هم ممزوج شده است. اصل اول این است که پذیرش ریسک مستحق دریافت پاداش است و اصل دوم این است ارزش منبع حاضر با منبع آتی یکسان نیست و معمولاً (در اغلب موارد) منبع حاضر نسبت به منبع آتی ارزش بیشتری دارد. در قرض فقهی، پاداش قبول ریسک (ضمان) اتلاف مال توسط قرض‌گیرنده، استفاده وی از بهره یعنی تفاوت ارزش منبع حاضر با آتی است. بنابراین، قرض فقهی نه تنها نافی بهره نیست بلکه آن را به عنوان پاداش پذیرش ریسک اتلاف مال به رسمیت می‌شناسد. به بیان دیگر، در قرض فقهی مورد تأیید فقها، نه تنها بهره معادل ربا گرفته نشده است؛ بلکه به عنوان ما به ازای پذیرش ریسک پذیرفته می‌شود. از سوی دیگر، شرط پرداخت بهره در قرارداد قرض فقهی، بر اساس تعریف این قرارداد در نظام حقوقی اسلام، به نوعی محاسبه مضاعف بهره محسوب شده و از این حیث ناعادلانه است. در این چارچوب حقوقی، بهره ما به ازای پذیرش ریسک اتلاف مال است؛ لذا شرط پرداخت بهره یعنی پرداخت مضاعف بهره، که اجبار به آن با عدالت سازگاری ندارد اما پرداخت آن تبرعاً، بدون اینکه از قبل تعیین و تنفیذ شده باشد بلامانع؛ بلکه مستحب است. بدین ترتیب، ممنوعیت شرط پرداخت بهره در قرارداد قرض فقهی، به شیوه توزیع ریسک بین طرفین قرارداد ارتباط دارد و نه تنها به معنای نفی بهره و معادل گرفتن آن با ربا نیست؛ بلکه نوعی تأیید نسبت به مفهوم بهره نیز در این قرارداد وجود دارد. آنچه به ظاهر در این قرارداد نفی شده است پرداخت بهره نیست؛ بلکه با توجه به توزیع ریسک، مورد نهی، دو بار پرداخت کردن بهره است.

۱. قرض فقهی اصطلاحی است که در این مقاله برای تعریف قرض در نظام حقوقی اسلام به کار می‌رود. قرض در نظام حقوقی غرب به معنای «تملیک المال بلا زیاده ام نقصان» نیست. در نظام حقوقی غرب، اطلاق قرض منصرف بر نوع خاصی از مشارکت است؛ نه تملیک.

بنابراین، حتی با استناد به مهم‌ترین دسته از روایات موجود در باب موضوع شناسی ربا، نمی‌توان نتیجه گرفت که بهره ربا است. بلکه می‌توان گفت احتساب مضاعف و دو بار پرداخت کردن بهره ربا است و چنانچه این احتساب مضاعف با اضافه شدن بهره در ازای تأخیر در تأدیه یا تمدید مهلت تأدیه به احتساب چندباره بهره منجر شود؛ بر شدت ناعادلانه و ربوی بودن این رابطه افزوده می‌شود. لذا آموزه‌های اسلامی در مبحث ربا با اصل مفهوم بهره تعارضی ندارد و مطلق بهره ربا نیست. مفهوم ربا با «بهره قراردادی ناعادلانه» و «انباشت غیرطبیعی بدهی» مرتبط است و ناعادلانه بودن بهره نیز در ارتباط نزدیک با نحوه توزیع ریسک میان طرفین قرارداد می‌باشد.

۵. جمع بندی

بهره یک مفهوم اصیل، طبیعی و فراگیر است. چه بهره را بهره طبیعی تعریف کنیم یا با توضیحی که در این مقاله آمد، بهره بانکی بنامیم؛ در هر دو حالت، بیانگر تفاوت منبع حاضر با همان مقدار منبع آتی قطعی‌الحصول است. تفاوت بهره طبیعی با بهره بانکی در این است که دومی بسته به میزان خلق اعتبار در نظام پولی دارد و از منظر اقتصاد کلان، میزان تفاوت آن با بهره طبیعی باید توسط مقام پولی مدیریت شود. از طرف دیگر، به نظر می‌رسد چه در تفسیر و تأویل موضوعی ربا در قرآن و چه در مهم‌ترین مجموعه روایاتی که در موضوع شناسی ربا، شرط منفعت در قرض را اصلی‌ترین مصداق ربا معرفی می‌کند؛ نشانه‌ای دال بر نفی بهره پیدا نمی‌شود. بر عکس تفاسیر و توجیهات ارائه شده در این باب نشان می‌دهد که درآمد حاصل از تفاوت ارزش منبع حاضر با منبع آتی همواره به عنوان یک اصل تلویحی مورد تأیید بزرگان و مفسران دین بوده است. دستاورد مهم این تحقیق این است که بر خلاف تصور عمومی و رایج، بهره در ربا موضوعیت ندارد، بلکه آنچه در تبیین مفهومی و تعیین مصداقی ربا مهم است این است که ربا، «بهره قراردادی ناعادلانه» و «انباشت غیر طبیعی بدهی» در طول زمان است و شناخت صحیح ربا در قراردادها با نحوه توزیع ریسک میان طرف‌های قرارداد مرتبط است. بر این اساس، ربا اختصاص به قرارداد قرض ندارد و در هر قراردادی که بدهی در آن به طور ناعادلانه و یک طرفه در ازای تمدید مهلت و بدون در نظر گرفتن نحوه توزیع ریسک افزایش یابد؛ نه از باب نفی اصالت ترجیح زمانی و بهره، بلکه

از باب ظلم و بی عدالتی، احتمال وقوع ربا متصور است. لذا به همان اندازه که ربا در عقد قرض محتمل الوقوع است؛ در سایر قراردادها نیز محتمل است. ثمره عملی این بحث این است که در بانکداری اسلامی، صرف استفاده از عقود اسلامی منجر به حذف ربا نمی‌شود و ممکن است شروطی که در قرارداد گنجانده می‌شود؛ صورت‌هایی پنهان از ربا در قراردادهای بانکی ایجاد کنند.

کتابنامه

الف) فارسی و عربی

- البیهقی، ابوبکر (۱۴۲۴)، *السنن الکبری*، جلد ۵، چاپ سوم، لبنان - بیروت: دارالکتب العلمیة.
- دادگر، یدالله (۱۳۷۵)، «پیش درآمدی بر توجیہات معاصر پیرامون مسأله ربا»، *نامه مفید*، شماره ۷، ص. ۱۵۰ - ۱۳۵.
- النوری الطبرسی، میرزا حسین (۱۴۰۸)، *مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل*، جلد ۱۳، چاپ اول، قم: مؤسسه آل‌البتیة لاحیاء التراث.

ب) لاتین

- Böhm-Bawerk, E.V (1957). *Capital and Interest, Translated by W. Smart and First Published in 1890*, New York: Kelley & Millman.
- Del Negro, M.; Giannoni, M. P. & Schorfheide, F (2015). "Inflation in the great recession and new Keynesian models", *American Economic Journal*, Vol. 7, No. 1, pp. 96-168.
- Fisher, I (1930). *The Theory of Interest*, New York: Macmillan.
- Holston, K.; Laubach, T. & Williams, J.C. (2016). "Measuring the Natural Rate of Interest: International Trends and Determinants", *Finance and Economics Discussion Series 2016-073*, Vol. 108, No. 1, pp. 59-75.
- Laubach, T. & Willams, J.C. (2003). "Measuring the natural rate of interest", *Review of Economics and Statistics*, Vol. 85, No. 4, pp. 1063-1070.
- Summers, L. H (2014). "US economic prospects: Secular stagnation, hysteresis, and the zero lower bound", *Business Economics*, Vol. 49, No. 2, pp. 65-73.
- Wicksell, K (1936). *Interest and Prices*, Translated by R.F. Kahn, London: Macmillan.
- Woodford, M (2003). *Interest and Prices*, United States: Princeton University Press.